



# رَبَا بَسْتَنِي مِي خَوَاهَد

نویسنده: سلطانا زاکیا، نگارگر: دیمان سرکار

مترجم: فاریا جنیدی

سرشناسه: زاکیا، سلطانا  
عنوان و نام پدیدآور: ربا بستنی می خواهد/ نویسنده سلطانا زاکیا؛ نگارگر دیمان سرکار؛ مترجم فاریا جنیدی.  
مشخصات نشر: تهران: مانیان، ۱۳۹۹.

مشخصات ظاهری: ۱۸ص: مصور (رنگی): ۱۱۷ س.م.  
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۵۲۷۲۰-۹

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: انگلیسی - فارسی.

یادداشت: عنوان اصلی: Reba wnants ice cream.

یادداشت: گروه سنی: ب.

موضوع: راستگویی و دروغگویی -- داستان

موضوع: Truthfulness and falschool -- Fiction

شناسه افزوده: سرکار، دهیمان، تصویرگر

شناسه افزوده: Sarkar, Dhiman

شناسه افزوده: جنیدی، فاریا، ۱۳۴۹ - ، مترجم

رده بندی دیویی: ۱۱۷دا

شماره کتابشناسی ملی: ۷۳۷۴۷۶۰

وضعیت رکورد: فیپا



manian.ir

۰۹۱۰۴۸۳۱۹۶۵

۰۲۱۵۵۱۳۸۹۹۱

نشر  
مانیان

نویسنده: سلطانا زاکیا، نگارگر: دیمان سرکار

مترجم: فاریا جنیدی، گرافیک: مریم جعفری مراد

نوبت و سال چاپ: اول / ۱۳۹۹، شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۵۲۷-۲۰-۹

قیمت: ۱۶۰۰۰ تومان



“Ice cream! Ice cream!”  
The shopkeeper called.

بستنی فروشی در خیابان داد می زد:  
«بستنی دارم، بدوید بستنی»

Reba ran to her mother.  
"Ma! Ma! I want ice cream!"  
"Finish your homework first," said Ma.

ربا پیش مادرش رفت و گفت:  
«مامان من بستنی می خواهم»  
مامان گفت: «اول مشقهایت را تمام کن، بعد»





Reba looked unhappy. Ma asked, "Are you done with your homework yet?"

"Mmm...No. But my notebook is full! I need to buy another one."

ربا اخم کرد. مامان پرسید: «هنوز مشق‌هایت را شروع نکردی؟»

ربا گفت: «نه، دفتر مشقم تمام شده، باید یکی دیگر بخرم.»





مامان یک اسکناس پنجاهی به ربا داد و گفت:  
برو یک دفتر برای خودت بخر. یک قالب صابون هم لازم داریم.

Ma gave Reba 50 taka\*.  
“Go buy a notebook. We also need a bar of soap.”

*\*Taka is the name of currency used in Bangladesh.*



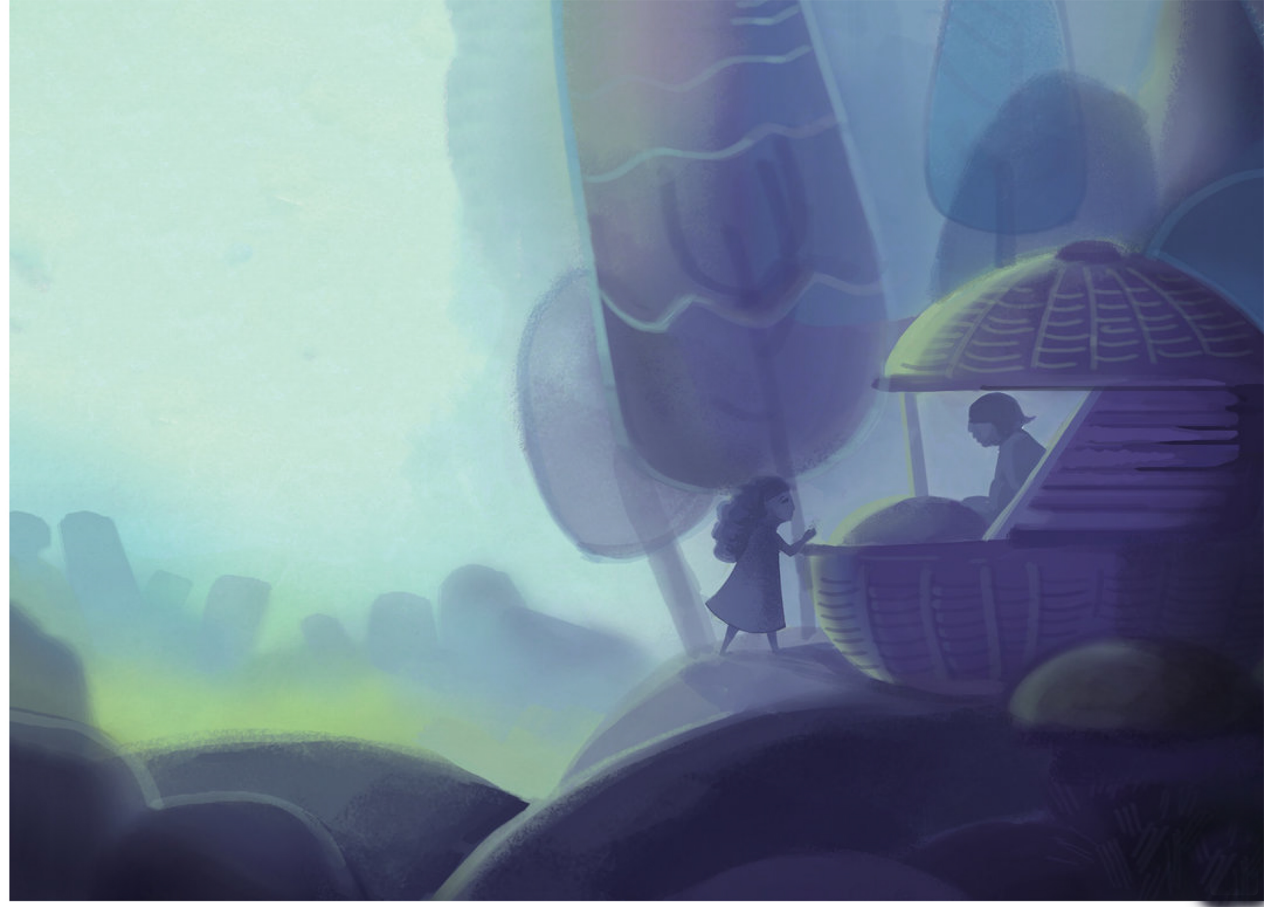


Reba went to the shop. The shopkeeper gave Reba  
a notebook and a bar of soap.

“How much?” asked Reba.

ربا به مغازه رفت و مغازه دار یک دفترچه و یک قالب صابون به او داد.  
ربا پرسید؟ «چقدر می شود؟»







“The notebook is 20 taka, and the soap is 20 taka,” said the shopkeeper.

“That means the total cost is 40 taka. Here’s your change.”

مغازه دار گفت: دفترچه ۲۰ تاکا  
صابون هم ۲۰ تاکا کلا می شود.  
۴۰ تاکا اینهم بقیه پولت.

\*تاکا واحد پول کشور بنگلادش است.

When Reba came back home, she calculated her change. Reba gave the shopkeeper 50 taka. The notebook was 20 taka, and the soap was 20 taka.

وقتی ربا به خانه برگشت با خودش حساب کرد:  
او ۵۰ تاکا به مغازه دار داده بود. قیمت دفترچه  
۲۰ تاکا و قیمت صابون هم ۲۰ تاکا بود.





با خودش گفت: مغازه دار باید ده تا کا  
به من پس میداد ، پس چرا ۲۰ تا کا بمن داده؟

“I should only get 10 taka back,” thought Reba.  
“Why did the shopkeeper give me 20 taka back?”



ربا با خودش فکر کرد: « عالی شد، حالا می توانم با این پول یک بستنی هم بخرم.»

“That's great!” thought Reba. “I can buy ice cream with this extra money!”

اما از فکر خودش خجالت کشید و گفت:  
«نه باید بروم پول مغازه دار را به او برگردانم.»

But Reba was ashamed of herself.  
“I should go back and give the shopkeeper the correct change.”





Reba rushed back to the shop. There were so many kinds of ice creams that she wanted! "Oh, if only I could have an ice-cream!" she thought.

ربا به طرف مغازه دوید . انواع اقسام بستنی های خوشمزه آنجا بودند. فکر کرد: « اگر می توانستم

یک بستنی بخرم چه خوب می شد.»



When Reba got to the shop, she saw another girl who had just bought ice cream. She was about to go home.

The shopkeeper stopped her. "Wait!" he said. "You've given me too much money. Come back, take the change."

دخترکی یک بستنی خریده بود  
و داشت از مغازه خارج می شد.  
مغازه دار به او گفت:  
« دخترم زیادی به من پول دادی.  
بیا بقیه پولت را بگیر.»



The shopkeeper gave the girl her change.

Reba stepped forward.

“You gave me 10 extra taka.  
Please take your money back.”

و بقیه پول را به دخترک داد.  
حالا نوبت ربا بود . جلو رفت و به  
فروشنده گفت: «شما ۱۰ تا کا به من زیادی  
دادید. بفرمائید بردارید.»





مغازه دار گفت: «به به، چه دختر خوبی. بیا  
این بستنی مال تو که اینقدر راستگویی.»  
و یک بستنی مجانی به او داد و ربا در حالی  
که بستنی خوشمزه را لیس می زد با خوشحالی  
به سمت خانه رفت.

“You’re such an honest girl!”

The shopkeeper was  
so happy with Reba’s  
honesty that he gave her an  
ice cream for free!

Reba happily licked her  
ice cream all the way home.